



شعر
جوان
۵

هدیه همسالان

به روانی زایسته رود



سعید بیابانکی

باید سر یا بیرون در بایستند و به شعر پیش کسوت‌ها گوش فرا دهند. آن‌ها می‌دانند که در انجمن صائب به کوچک‌ترین ایرادات معمولی هم رحم نخواهد شد و همین است که شعر شاعران جوان اصفهانی که چند سالی در انجمن صائب شاگردی کرده‌اند دارای یک استخوان‌بندی شکل‌یافته است و کمتر در آن به لغزش‌های رایج ادبی برمی‌خوریم. موهبتی که شاید در شهرهای دیگر کمتر باشد. و این را به راحتی می‌توان در شعر دوستان جوانی که ادعای پیشرو بودن دارند دید که شعرشان غالباً در اصول و فنون اولیه شعر می‌لنگد.

با شناختی که طی ده سال اخیر از مهدی جهاندار و شعرش دارم به جرأت می‌توانم او را یکی از بهترین‌های شعر اصفهان بنامم. شاعری که هر روز تلاش کرده از روز پیش بهتر باشد. از مطالعه شعر هیچ شاعری دریغ نکرده و به راحتی از اندیشه و شعر شاعران بزرگ تأثیر گرفته است. اگر روزی تلاش خود را به کار بسته بود تا شعرهایی مجلس‌پسند بنویسد و شعرهایی که بیشتر به مذاق فضا‌های دانشجویی خوش می‌آید، ولی خیلی زود از آن فضاها فاصله گرفته است. مثلاً بیت‌هایی از این دست که سال‌هاست در حافظه من جا خوش کرده‌اند:

*ان شب مرا دوباره به امید آشتی
یک ساعت تمام سر وعده کاشتی
یا
ای روسری ات ست شده با ناخت ابی
آن قدر جوانی تو که پیراهنت ابی
یا
یک روز دست بسته اسپرت می‌آورم
از زیر سنگ هم شده گیرت می‌آورم
یا
آدم کجا ز میوه ممنوعه چیده بود
ابلیس با خدا به تفاهم رسیده بود*

وجود انجمن‌های ادبی سنتی با قدمتی ۴۰ و ۵۰ ساله در اصفهان و در رأس آنها انجمن ادبی صائب که صبح‌های جمعه در جوار آرامگاه حضرت صائب تبریزی برقرار است باعث شده شعر کلاسیک در اصفهان آن هم به شیوه صائب و حتی سبک و سیاق شاعران پس از او یعنی مکتب بازگشت همواره مستدام بماند. هنوز هم در اصفهان شاعران پیش کسوتی هستند که به سبک صائب می‌سرایند.

شاعران جوان اصفهانی اگر شانس بیاورند و چند سالی در ابتدای راه شاعری گذارشان به انجمن صائب بیفتد شعرشان آن چنان چکش خواهد خورد و آب خواهد دید که به این زودی‌ها از انتقاد و ایراد نمی‌رنجند. شاعران جوان اصفهانی می‌دانند که روزهای نخستین ورود به انجمن صائب جای‌شان نزدیک در خروجی است و بعضی وقت‌ها هم به دلیل شلوغی



شاعران جوان اصفهانی اگر شانس بیاورند و چند سالی در ابتدای راه شاعری گذارشان به انجمن صائب بیفتد شعرشان آن چنان چکش خواهد خورد و آب خواهد دید که به این زودی‌ها از انتقاد و ایراد نمی‌رنجند.

- *آه ای شمشیر زهرآلود خون آلود باش*
- *آن قدرها هم از دل ما بی خبر که نیست*
- *یک قوم در سپیدی چشم تو گم شدند*
- *ما در این دشت به امید تو انگور شدیم*

عشق یک شب گوشه ابرو نشانم داد و رفت

یکی از دلایل رسیدن به این ساختار طبیعی این است که در بیشتر غزل‌های شاعر ردیف به فعل ختم می‌شود و همین امر موجب می‌شود به طور خودکار ساختار طبیعی مصراع یا بیت حفظ شود و اتفاقاً غزل‌های موفق جهاندار هم از غزل‌هایی هستند که با ردیف‌های فعلی ساخته و پرداخته شده‌اند. این ردیف گاه ضمیری متصل است که کار فعل را می‌کند و گاه فعل‌هایی کامل و بعضاً مرکب. در غزل‌های جهاندار به ردیف‌هایی از این دست برمی‌خوریم:

بر آمد - ضمیر متصل «ی» - بشکن - نمی‌بزد - آورده‌ای - می‌افتد
 - برقصم - نوشت - باش - بگذرد - است - گم شدیم - برسم - ایم -
 ضمیر متصل «م» - کند - آند و... که این ردیف‌ها در میان سی غزلی که به انتخاب خود شاعر در اختیار من قرار گرفته‌اند حدود هفتاد درصد از کل مجموعه را تشکیل می‌دهد و این بسامد قابل توجهی است. بسامدی که یکی از ویژگی‌های غزل حافظ هم شناخته می‌شود.

استفاده امروزی از تلمیح، تمثیل و اسطوره

بسامد کاربرد تلمیح، تمثیل و اسطوره در غزل‌های جهاندار آن قدر هست که به عنوان یکی از ویژگی‌های بارز شعر او شناخته شود. این مضامین اگرچه تکراری‌اند و ساخته و پرداخته ذهن او نیستند، ولی به واسطه طبع او بعضی مواقع شیرین‌تر از اصل قضیه درآمده‌اند و این نشان‌دهنده این است که حافظه شاعر از این تلمیح‌ها و تمثیل‌ها و اسطوره‌ها انباشته است و همواره خود را به ادبیات گذشته ایران مدیون می‌داند:

- *بوی پیراهن باران زده‌ای می‌آید
این خبر را برسانید به کنعانی‌ها*
- *کنار چشمه پای نخل جبرائیل می‌خندد
جلوتر می‌رسم مریم نشسته پایه‌ماه آن‌جا*
- *زلیخا را بگو نارنج‌هایش را نکه دارد
که دیگر نوبت عشق است و تیغ او نمی‌بزد*
- *پهلوانا آخر این قصه را از من بپرس
گرچه می‌دانم که رستم را به زیر آورده‌ای*
- *پلنگی و مغرور گیرم که باشی
سر و کارت آخر به ماهی می‌افتد*
- *بین بام ما را، بین تشت ما را
از این اتفاقات گاهی می‌افتد*

تأثیرپذیری جهاندار از شاعرانی مثل حافظ، مولانا، بیدل و صائب به خوبی در آثارش نمایان است. و همین نگاه به قله‌ها بیان‌گر این است که او شاعری هوشمند و آینده‌دار است. شاید من همواره این شانس را داشته‌ام که جزو اولین شنونده‌های شعرهای جدید او باشم. شعر جهاندار مترن نیست ولی کشف و شهودهایی تازه دارد که به دل می‌نشیند. غزل‌های جهاندار از حیث صورت و معنای پوی است که شنونده را به شعر گذشته ایران وصل می‌کند. به چند ویژگی شعر جهاندار ذیل اشاره می‌شود:

به کارگیری طنز:

طنزی که در شعرهای جهاندار مشهود است از نوع طنز حافظ است. طنزی کاملاً پنهان که بعضی مواقع گزنده و تلخ است. طنزی که شاید لب را به خنده و آنکند، ولی روح را می‌خنداند. به این بیت‌ها توجه کنید:

«پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست»
 خوش به حال تو و نیمه‌شب زندانی‌ها

□ *زلیخا را بگو نارنج‌هایش را نکه دارد
که دیگر نوبت عشق است و تیغ او نمی‌بزد*

□ *کجای جهان عاشقی خنده دارد
تو بشکن بزن تا همین جا برقصم*

□ *بین بام ما را، بین تشت ما را
از این اتفاقات گاهی می‌افتد*

این طنز پنهان که در محاوره‌های روزمره و عادی شاعر هم به وفور دیده می‌شود یکی از ویژگی‌های بارز شعر اوست. طنزی که همواره به صورت ناخودآگاه در بیشتر غزل‌های او حضور دارد.

تلاش در جهت نزدیک شدن به زبان معیار

نزدیک شدن به زبان معیار در غزل کاری دشوار است. چه بسا همین نزدیک شدن باعث شود شاعر با به کارگیری واژه‌های به‌روز و اصطلاحات روزمره زبان معیار که ساخته و پرداخته کوچه و بازار بوده و البته این نشانه پویایی زبان است، شعر را از سمت و سویی جدی به سمت طنز و هزل بکشاند و تصویری کارتونی از شعر ارائه دهد.

در مثال‌های زیر از شعر مهدی جهاندار می‌توان برخورد راحت با زبان را به خوبی مشاهده کرد. برخوردی که بدون جابه‌جایی ارکان جمله با نحوی سالم اتفاق افتاده است و البته نظم هم نیست. چیزی که در بیشتر غزل‌های شاعران جوان به گونه‌ای دیگر اتفاق می‌افتد و شعر را به سمت نظم شاعرانه سوق می‌دهد:

□ *صبح آمد و خورشید نگاه می‌کرد
به من انداخت*

□ *دیوار به دیوار به دنبال تو گشتم*

□ *کنار چشمه پنهانی قراری با کسی دارم*

□ *پهلوانا آخر این قصه را از من بپرس*

طنزی که در شعرهای جهاندار مشهود است از نوع طنز حافظ است. طنزی کاملاً پنهان که بعضی مواقع گزنده و تلخ است. شاید لب را به خنده و آنکند، ولی روح را می‌خنداند.



در این بیت‌ها که به راحتی می‌توان ردیای مولانا را یافت نوعی فاصله گرفتن از زبان معیار مشاهده می‌شود و این برای شاعری مثل جهاندار که سال‌ها تلاش کرده تا زبان شعر خود را به زبان معیار نزدیک کند شاید زیاد خوشایند نباشد



□
عشق جرجر بود و با خود برد اسماعیل را
مثل بارانی که پشت خانه هاجر نوشت

□
دیده‌ام از خدا که پنهان نیست
گیسوی از شما چه پنهانش

□
اگر سبوی بهشتی است سعی کن که نریزد
اگر که نیست رها کن که کاسه کوزه دنیا است

□
تا بیچند در جهان آوازه‌ایت های های
گریه‌های بی صدای هر شب داوود باش

□
آن سوی رود نگاه تو مرا می‌خواند
گویا شمس صدا می‌زند از تبریزم

□
تو به من عشق دمیدی تو به من جان دادی
مثل کاری که خدا با پسر میریم کرد

یک‌دستی زبان مهدی جهاندار آن گونه است که لغزش‌های ولو اندک و قابل اغماض او خواننده را اذیت می‌کند. به چند نمونه از این عدم یک‌دستی‌ها ذیلاً اشاره می‌شود:

در بیت:

عشق یک بازی است تا ما مات شاهنشاه شویم
بیخود ای دل رو به سرپاز و وزیر آورده‌ای

کنار هم چیده شدن اصطلاحات شطرنج این قدر عریان مستقیم و تکراری است که به نظر نمی‌رسد اتفاق تازه‌ای در بیت افتاده باشد.

در بیت:

ای حمومی تو که به عمره دلت صابونیه
دیگه آب‌بازی بسه فردا حنابندونیه

در مصرع اول مفهوم «صابون به دل زدن» مد نظر بوده که ترکیب «دل صابونی» مسلماً این مفهوم را نمی‌رساند. مضاف بر این که در مصرع دوم بافت بیت می‌طلبد که ما به «حنابندون» برسیم در صورتی که به «حنابندونی» می‌رسیم که در محاوره هم این گونه این واژه استعمال نمی‌شود.

در بیت:

صبح فردا بزخم دل که به دریا برسیم
آه ای عشق مدد کن که به فردا برسیم

به نظر می‌رسد مصراع اول نارساست و منظور این بوده که: صبح فردا دل به دریا بزخم که به دریا برسیم... که این مفهوم از مصراع استنباط نمی‌شود.

در بیت:

ها که این دیوانه‌بازی‌ها تماشاگردنی است
عاقلان بیگار نشنید ما دیوانه‌ایم

با توجه به ویژگی شعر جهاندار و بحثی که پیش از این در خصوص زبان معیار به آن اشاره شد به نظر می‌رسد مفهوم مصرع نخست بیت تشنه «تماشایی است» باشد نه «تماشاگردنی».

یا مثلاً در بیت:

اسمان هر شب هلال تازه‌ای بر من فزود
چارده شب منتظر ماندم که مهتابم کند
که فعل «فزود» مناسب بافت زبانی این بیت و کل غزل نیست.
یا در بیت:

بازی کودگانه زمینم اگر زند
باگی م نیست گرم تماشااست مادرم

که مصراع اول را نمی‌توان از شاعری با زبانی روان و راحت پذیرفت.
بیت:

عشق رسواست ولی کوچه و بازاری نیست
که به لیلا برسیم یا به زلیخا برسیم

را هرچه بالا و پایین کردم مفهوم درست و کاملی از آن در نیافتم.

غزل‌های اخیر

مهدی جهاندار در غزل‌های اخیرش تلاش می‌کند با استفاده از ترکیب‌های عربی و اصطلاحات قرآنی نوع دیگری از زبان را در غزل خود تجربه کند که کار چندان تازه‌ای هم نیست و قبلاً تجربه شده است. حالا چقدر آن تجربه‌ها موفق بوده‌اند باید منتظر ماند. مثلاً به ابیات زیر توجه کنید:

گیسویت را باز کن، انا فتحنا بیگو
دل پریشان است بسم الله الرحمن الرحیم

□
می چرخم می رقصم می افتم می میرم
حق حق حق حی حی هو هی ها هی ها هو

□
هو هو البار هو هو هو البار
عشق والعشق ادراک مالالعشق

در این بیت‌ها که به راحتی می‌توان ردیای مولانا را یافت نوعی فاصله گرفتن از زبان معیار مشاهده می‌شود و این برای شاعری مثل جهاندار که سال‌ها تلاش کرده تا زبان شعر خود را به زبان معیار نزدیک کند شاید زیاد خوشایند نباشد.
به امید توفیق روزافزون برای او.

